

مختصری از زندگی مؤلف کتاب :

مولانا اشرف علی تھانوی در ششم ربیع الاول ۱۲۸۰ در خانوادہ محترمہ در تھانہ بھون بہ دنیا آید و نسب

۱۵۰۰ هـ امیرالمؤمنین حضرت عمر رضی اللہ عنہ می رسد در کوفه بدان را نزد حاکم حسین علی در دست

نقش نمود و از بین او واده سائنس به نماز مسجد عادت داشت در پانزده سالگی وارد دارالعلوم دیوبند شد و در

دور تحصيل جنبہ دیس خواندن چنانچہ اگر کسی نداشت، مونسظر خلیا خوب درد دور تحصيل نثر دور (۱۷)

پس از مدتی از قاهره برنگردان بود سرانجام در سال ۱۲۱۰ هجری قمری قاغی التماس شد.

در شمال اه ۱۳۰ به زیارت خانه خدا شریف بدر و با حاج امداد (الله اعلم) و حاج محمد و تجوید

شیخ عبد اللہ مہاجر علی فرار گرفت .

بعد از فراغت در مدرسه توفیق عام به جای استاد دستفنی

سبحان احمد حسن انصاری

و بسیار مشهور و مورد علاقه و تکرار است

... خود تشریف به ...

استغفار و دعا کردن احوال و کمال به بندگی کند که این نیز بیوقت و با اسرار مشرب می شود

از دستهای او دید. و این کمانفور رفت و از آنجا به گنج مراد آید از شیخ علامه شافعی و غیره

حدیث نرفت حایان اجازه دارد. در دو باره یاد رخصتیت مدرسه

جامع العلوم و تأسيس محمود و چهارده ساله ۱۴

بزرگوار، و در شماره تجدید...

در صورتی که در این مورد هیچگونه اطلاعی نداشته باشیم

دست خرسه و در ارض داغلی گنجانم (در جها)

۱۵۱

۱۳۷۲ سال ۱۳۷۲

۵  
ایران فیروز دشتیان دبیر نگار از دست راست ایشان سپردن وقت و در شب ۱۳۶۲ هجری  
بن ۲۰ تیر ۱۹۴۱ میلادی وفات یافت که در این در سن ایشان ۸۲ سال بود.

استاد ایشان: شیخ ملا محمود - شیخ الحارث محمد الحسین دیوبندی - مولانا محمد بن عبد بناتوتوی - مولانا  
سید احمد هملوی - مولانا مفتوح علی دیوبندی - مولانا عبد الوہاب مدنی -

کتاب: کشف اصطلاحات الفنون از لکنت هم مولانا محمد اعلی آصفی

آوردن این: مولانا محمد مصطفی بجنوری - مولانا طاهر احمد عثمانی صاحب "اعلاء السنن" -  
مولانا محمد رشید کافوری - مولانا علی محمد عثمانی قصبوری - مولانا صادق السیدین کرسوری - شاه  
محقق الدستور باره بنگوری - مولانا فاضل حق باره بنگوری -

مضامین: تألیفات ایشان = بیان القرآن - التفسیر فی الآثار - جامع الآثار -  
امداد الفتاوی - کشتی زبور - حیاة المذنبین - تعلیم الدین - اصلاح الرسوم و...

کتاب: کتاب مولانا خفوری، مولانا محمد مصطفی بجنوری شرحی بر این کتاب نوشت که آنرا داخل کتاب  
مخار و ناشر آن کتاب آن را اسلام اور عقولیت نامگذاری کرد.

هم چنین مولانا نور البشر نور الحق به دستور عثمانی صاحب کتاب حقیقه الیقین این کتاب را از اردر عربی  
ترجمه نمود که تاریخ ۱۴۰۶/۱۱/۸ ترجمه را شروع و در تاریخ ۱۴۰۶/۱۲/۱۸ به پایان رسید.

نیز استاد محمد علی حسن علوی صاحب کتاب ذکر احسن این کتاب را به انگلیسی ترجمه نمودند  
و نام آنرا "Answer To modernism" قرار داد.







السيا سة المحمدية : آن احكامی که در بطور اجتماعي جامعه در کمال شعور را شامل شود.

علم الراضی: از حالتی تحت می نهد که نیاز به مادی در وجود خارجی دارند نه در ذهن  
علم الطبیعی: از حالتی تحت می نهد که نیاز به وجود مادی در خارج دارند نه در ذهن

باین تقیسات باید دانست حرف اصلی شریعت ادای حقوق خلق و مخلوق است هر کار ناپسند در دنیا را حاصل شود که در این راستا از حکمت نظر دو قسم علم الیه یا الهی و علم الطبیعی هیچ دخالتی ندارند و باقیماند چهار قسم دیگر علم الهی - معنوی - نبوت - معاد و ... گفته می شود که علم بحقایق نام دارند و حکمت عملی و اقامت آن در شریعت عبارتند از: عبادات - معاملات - معاشرت - اخلاق

قاعده اولی : تفہیمِ ناکر چیز دلائل پر بطلان آن چیز نسبت

چون که باطل برین کلی چیز زمانی ثابت می شود که دلیل قطعی بر عدم آن موجود باشد؛ در این جا دو  
تفاوت وجود دارد. ۱) تعدید و وجود کلی چیز ۲) عدم آگاهی نسبت به آن چیز.

معناى اول: شقى وجودىر چيز زادىر كنى كند و معنى عقده پى انجا رى كند چور چنين چيزى ممكن است در حالى كه هيچ دليلى بر آن ندارد.

نسخای دومی: یعنی عقل در این حکم عقلی یا نقلی بر نفس چیزی یا عدم وجود آن اراکه گذر.  
مثلاً: ضمیر انسانی که محرک هر خطا را از بدیه و طبیعت عادت داشته باشد چگونه بیند که هر چیزی را غیرانی با خود می کشد  
اگر به ارغبر داده شود که خطا بدون اینکه آنها حیوانی ببلند راه می رود، حیدران می شود دومی برسد این  
چگونه ممکن است اما دلیلی بر نفی آن ندارد هودم نقض ...



قانون دوم: وقتی که یک کاری عقلاً ممکن باشد و دلیل نقلی بر صحت آن موجود باشد نیز بر صحت آن واجب است

باید بدانیم که وقایع سه اند: ۱ واجب: آنست که بدون وجود آن واجب و لازم است.

۲ مستبعد: آن است که عقل بر نبودن آن حکم می کند اما مانند یک مساوی در است که عقل هرگز

۳ ممکن: آن است عقل به نبودن آن حکم می ندهد بلکه مساوی در است که عقل هرگز

از خداوند محال ساختن بیشتر است.

بنابر این وجود آنست که عقلاً امکان دارد و دلیل بر وجود و عدم آن

وجود ندارد پس باید عقل را جمع شود که قرآن به وجود آن حکم می ندهد پس باید زیر نیت که آنست

حادثه سوم: در میان محال عقلی و مستبعد فرق وجود دارد. چون محال برخلاف عقل است و

مستبعد برخلاف عادت است و احکام عقل و عادت جداگانه اند و چون محال

هرگز امکان ندارد ولی مستبعد با عقل درک نمی شود ولی امکان دارد.

محال: آنست که عقل به باطل بودن آن حکم می کند و آن مستبعد است.

مستبعد: آنست که عقل به جواز آن حکم کرده اما انسان نمی تواند و قریب است که در گذشته و آنرا

دید باشد پس آنرا بعید می پندارند.

بنابر این واجب است که وقوع محال آنرا کرده شود چونکه محال است اما مستبعد نباید آنرا کرده شود

شود چون فقط بعید است اما ممکن است بر عدم آن دلیل خارجی باشد پس در انقیاد و لذت

واجب است. مثلاً از سخن گفتن جوارح انسان در میان اگر کسی آنها را مستبعد نیست اگر چه بعید است عادتاً اما مستبعد نیست



قاعدۀ چهارم: لازم نیست وجود چیزی را با یکی از حواس درک کرد و هستی خود بخود چنین مشاهده کرد.  
تنها راه علم به وجود یک چیز نیست.

حکم به ثبوت یک چیز با یکی از حواس راه امکان پذیر است:

- ۱- مشاهده کردن: زید به تیرا می آید پس حکم می کنیم که زید آمد چون آمدن او را دیدیم.
- ۲- خبر دادن فرد صادق: مثلاً فردی را شنیدیم که زید به ما خبر داد پس حکم به آمدن او می کنیم.
- ۳- استدلال عقلی: مثلاً حکم به طلوع خورشید با دیدن پرتوهای نور آن.

در این موارد که فقط شال اول مربوط به حواس هست، پس معلوم شد حکم به ثبوت چیزی فقط به وسیلۀ حده حاصل نمی شود. به طور کلی خصوص از قرار گرفتن حده است که باینکه برای هر ما خبر داده است و هیچ کس به حکم آنرا مشاهده نکرده، پس وی خبر صادق از آن به ما خبر داده است. پس حکم به ثبوت آن می کنیم.

قاعدۀ پنجم: برای استقولات محقق لزومی به دلیل عقلی نیست، در چنین مواردی مطابق بودن دلیل عقلی درست نیست.

مثلاً: برای شدن قیامت وزنه شدن در دکان و غیره تلخه شدن پس از درک از نقل ثابت اند، پس کسی نمی تواند به ثبوت آن اظهار شک کند، با وجودی که هیچ دلیل عقلی ثابت نشده که این واقعاً محال اند.

قاعدۀ ششم: در میان دلیل و نظری (نشد) فرق وجود دارد. بنابراین از مدعی مطابق دلیل جابز است ولی طلب کردن نظری جابز نیست.

تا اگر کسی مدعی شود در روز قیامت استغفار از آن سخن خواهد گفت، هیچ کس نمی تواند بگوید که تطهیر برای این بسیار است، چون این از استقولات محقق است و دلیل نقلی بر این نشده و وجود دارد در خبر صادق فیهما است. لذا مطابق دلیل صحیح نیست.



با عده خفتم؛ هرگاه در میان دو دلیل عقلی و نقلی تعارض باشد و مورد را از این جهت از احتمال عقلی و خبری دارد.

۱- دلیل عقلی و نقلی هر دو قطعی باشند پس که این امکان ندارد زیرا که در این حالت عقلی محال است.

۲- دلیل عقلی و نقلی هر دو ظنی باشند پس در انصورت دلیل عقلی در این حالت در اینجا نقل بدین حال هر عمل می شود و عقل را در این جا دلیل قرار نمی دهند.

۳- دلیل عقلی قطعی و دلیل نقلی ظنی باشد پس در انصورت دلیل عقلی در اینجا ترجیح دارد.

۴- دلیل عقلی قطعی و دلیل نقلی ظنی باشد پس در انصورت فقط دلیل عقلی در اینجا جای که اسناد دارد دلیل نقلی تاویل کرده می شود.

«اشباه اول» (در حفظ اول)

اعتقاد بر جدید اساس برترین اسلام است، اما بعضی از مسلمانان دچار اشتباه شده اند و زید را از جلوس جدید پیروی می کنند، انگیزه مسلمانان که با پیروی علوم جدید و روش جدید است.

اشباه اول: این دسته از افراد حاصل به قیام بدون ماده هستند و در این راه خداوند تبارک و تعالی را فراموش می کنند.

**جواب** ابتدا باید دانست که اشیا از چهار چیز تشکیل می یابند: ماده، صورت جسمی، صورت نوعی و صورت شخصی. که هر یک از اینها لازم از ملزوم می گیرند مثلاً: **ماده** یا صورت بدون صورت جسمی و بدین نحو آنست به ذات خودش موجود و محتاج غیر نباشد. صورت نوعی هم بدین صورت شخصی شکل نمی گیرد، با وجود این که هر دو را لازم می کند در صورتی که قیام بریان هم آنست که چنان وقتی بریان نیلند از قیام بدین با.

باز فلسفیان و مسلمان تابع آنجا به این عقیده اند که انسان پس بدن و روح و این روح را بر این اساس بدانند که می شود اگر افس می کنند که این مخلوقات کنونی که در یک مرحله از تبارکاتی که ملائکه و فرشتگان به وجود آورده اند نشان از عده می دهند.



پنجاه : آیا تفهیدن هر دلیل بر نمودن آن در صورتی که محذور صافی هم خبر داده است  
 تفهید در باب خلافت شود.

انتباه دوم

انتباه دوم اینست که قدرت خداوند در بدگویی تمام است

در این مورد نیز در چهار استنباط است و اندوهی که در محذور صافی منقولات خود عمل نمی کنند و این ادعا خود را با دور و  
 عقلی و نقلی می کنند.

دلیل عقلی : مثلا : آتش تمام است و در محذور صافی نیز در محذور صافی آن برای ثابت است و محذور صافی از  
 آن نیز در محذور صافی می شود و محذور صافی خلاف این می گوید که باطل است.

پنجاه : این محذور صافی را باید بر ادعای خود دلیل قرار داد و در محذور صافی باید دانست که محذور صافی عمل می کند و می داند  
 اولاً این محذور صافی را باید بر ادعای خود دلیل قرار داد و در محذور صافی باید دانست که محذور صافی عمل می کند و می داند

دلیل اینها است که این محذور صافی از دین بعضی جزئیات را گرفته و داده اند، اولاً باید دانست که استکراه دلیل  
 ظنی است و ثانیاً زمانی حکم ظنی ثابت می شود که دلیل محذور صافی بر آن نباشد اما اگر دلیل محذور صافی بر آن است  
 با شکر واجب است که آن دلیل ظنی ترک گردد.

دلیل نقلی آنجا که ادعای خود که می کنند اما

جواب : ابتدا باید دانست که آیا هر ادعای محذور صافی را باید رد کرد یا نه؟ « قلن لا یجوز لک لیتین الله لک بدلا » هرگز به نسبت الی تغییر محذور صافی نیست

و اما محذور صافی را باید رد کرد یا نه؟ « قلن لا یجوز لک لیتین الله لک بدلا » هرگز به نسبت الی تغییر محذور صافی نیست

باید گفت که در محذور صافی اگر ادعای محذور صافی را باید رد کرد یا نه؟ « قلن لا یجوز لک لیتین الله لک بدلا » هرگز به نسبت الی تغییر محذور صافی نیست

و اما محذور صافی را باید رد کرد یا نه؟ « قلن لا یجوز لک لیتین الله لک بدلا » هرگز به نسبت الی تغییر محذور صافی نیست

باید گفت که در محذور صافی اگر ادعای محذور صافی را باید رد کرد یا نه؟ « قلن لا یجوز لک لیتین الله لک بدلا » هرگز به نسبت الی تغییر محذور صافی نیست



منه و در این شهر بسیار از مردم و دیار است باها منتهی است و اندر

۱- اشتباه اول: در درود حقیقت وحی: عده ای از مردم که در درود حقیقت وحی می گویند که بعضی از مردم در درود  
احساسات بربا می نمایند می کنند چیزهای احساسی و غیره و بعضی از مردم در درود حقیقت وحی می گویند که بعضی  
از اوقات این تصور را جای پیش می برد که صداهای روحی و حیاتی را در گوش خود احساس می کند و فکر می کند این روحی است  
جواب: حقیقت وحی آنست که بعضی صریح باری است و بعضی خلاف آنچه که این گروه در درود حقیقت وحی می گویند  
بشارت است و آنخاصی خواهد بود که نبوت را تذکر می دهد و بعضی خاص که چنین نظریات متخذه ای را مطرح می کنند در حال  
که روحی عنایت الهی و غیبی است که ترس و شگفتی را غایب می گرداند و بعضی از افراد می گویند که در درود حقیقت  
از آن به لفظ «د تَقَاتُ فِی رُوحِی» یعنی جبرئیل را طلب من القاء کرده است و علوم جدیدی منکر حقیقت است  
چنین و جبر و ملائکه را تأیید نمی کند.

اگر آیه دوم: در مورد معجزات: بعضی از دانشمندان، معجزات را بدون هیچ دلیل و دلیلی، و نفی قرآن را  
تأویلی می کنند، مثلا: «اخذ رب بعصاك الخضر» را التبرئة تأویل می کنند که این یک واقعه عادی است و شگفتی ندارد،  
افزاید به معنای رفتن بر روی زمین و لذا خداوند میفرماید: يا ابله يا عصباء لای کوه برو و آنطرف آب نصبت. و هم چنین  
تأویل شدن عصا را به مار یک نوع چشم بزرگ یا «حیپنو تیزم» می گویند

لا کتاباه سوم: بعضی معجزات را دلیل نبوت نمی دانند و دلیلان اینست که اگر معجزات را دلیل نبوت است و شکی بهازی نیز دلیل نبوت اند.  
جواب: شکی بهازی را افراد آگاه و عاقلان را دلیل نبوتی حکم رد کرده اند و می دانند آن نوعی تلافی بردار است و اما هیچ یک از متکلمان معجزه را دلیل نبوت نمی دانند و افراد متخلفین بدین معجزه بهر شکی افراد را می کشند.



آنجا درین  
میشود  
است

استبانه چهارم: در این استبانه نیز رافعت به آخر محصور می گردد و می گویند نبوت باز نیاید کسی

مبعوب: خداوند متعال می فرماید: و لا مؤمنه و اذا قفی الله ورسوله استرا ان  
تكون لهم الخیرة من امرهم (هم مرد و زن مؤمنی در کاری که خدا و رسول برای آن داوری کرده باشند

از خود اختیاری ندارند) در این آیه امری دنیوی بود (عقده نواح زینت جنتی با خوفت زید بن حارثه)  
و آن دلیل آنجا در مورد مشهوره است که در مورد رأی و مشورن مربوط است نه حکم شرعی که

آن حکم کرده باشد. در این مورد حکم دافعی مردم دخالست می نهد پس چطور ممکن خداوند متعال به امور دنیوی مداخله  
استبانه پنجم: بعضی می گویند احکام شرعی با بدید حسب زمان بدید تغیر پیدا کند و بدین دلیل که بسیاری از احکام

بعضی از آن احکام را در وقت نبی علیه السلام مشروح بود و خداوند متعال به خاطر تغیر زمان در بعضی موارد از مشهوره مان نبی  
تغیر نگردانده چرا که (در زمان مردم در عمل به آن در حرج و سختی افتاده اند)

جواب: اولاً وضع کننده قوانین حکیم و آگاه به غیب می باشد و می تواند قوانینی وضع کند که جامع و  
فراگیر و زمان تا قیامت باشد. دوماً: در حرج و به سختی افتادن زمانی ثابت می شود که همه مردم به آن

عمل کنند و به حرج نیافزند این در حالی است که نسبت عمل کنندگان به شریعت به نسبت کسانی که از شریعت  
گریزان و عمل نمی کنند کمتر است. پس مشکل احکام شرعی نیست بلکه مشکل کسانی هستند که به آن

عمل نمی کنند.  
استبانه ششم: بعضی از مردم به خاطر فرار از انجام احکام شرعی به بیگانه ملت ها می تازند و آری

را رد می کنند. ثلثاً می گویند هدف از وضع گرفتن پاکیزگی و طهارت است لذا لطافت بدون وضو هم ممکن می شود و  
نظاره بدون وضو هم خواستگار محسن هدف از نماز سجده اخلاقی است و این نیز بدون آن حاصل است پس

جواب: دشمنان این رفتار این افراد بی دینی کامل است. چه که این ادعای آنها باطل و  
اساس و دلیلی ندارند. برای آنکه مشروح بودن بسیاری از احکام شرعی فقط برای عبارتت نسبت و

تشریح است نه برای فرار از اجرای آن. بلکه مطلقاً نه است.



انجا در پست باشد پس شهادت برای یقین و اثبات بخش بود در هر جا حکم دلیلی است که در این کتاب مختلف  
 می شود و بنا بر قاعده «اذا تعارضت اقطا» این اثر و دلیل با قطعی اثر می باشد و در این کتاب که هیچ  
 انسان دین داری چنین نمی نماند و باید دانست که احکام شرعی قوانین الهی است و اختیار  
 تبدیل و تغییر یا ترک آنها را ندارد که آنها را بنا بر علت ها خدا ساخته خود را در آنها استوار ساخته و مخصوص  
 شارع مقدس است.

### استباه حقیق

عده ای می گویند کسی که نبوت را انکار کند می تواند نجات یابد چون حضرت نبوت کوه  
 الهی است و هر کس که موحد باشد بین انکار نبوت به او ضرری نمی رسد.

جواب : در این خصوص جواب نقلی آیات قرآن است موده نساء خداوند می فرماید که کسی که خدا و رسولش  
 کفر ورزند نخواهند بین خدا و رسولش جدایی بیاندازند و در آیه بعد می فرماید اما که کفر با علم برای کافران  
 عذاب جهنم را.

هم چنین جواب عقلی انیت وقتی کسی پادشاه را قبول کند اما از زیر بدعت و انجاس بگذرد و بگوید پادشاه  
 را که کند گوشت خود را پادشاه را قبول ندارد. لذا هر کس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را قبول کند و انجاس را قبول ندارد  
 قطعاً از جویبت بیرون می آید و کارش نیکو است.

### استباه چهارم

در اصول دین - اول کتاب - الله

در مورد کتاب الله دو استباه بزرگ صدر گرفته است.

۱- استباه اول: برخی گمان می کنند که تمام احکام دین باید در قرآن یافت شوند که این باعث انکار دیگر اصول دین  
 می باشد.

جواب : عده ای از مردم می خواهند بعضی از احکام را بجز در قرآن نبینند و چون نمی توانند در قرآن پیدا کنند از قرآن  
 طلب می کنند؛ اینها گمان می کنند که در قرآن است و در قرآن دنبال دلیل می گردند و نمی فهمند باید از عا  
 سدار می کنند که دلیل را فقط از قرآن بیآورند و گفته اند که در این اساس این نتیجه ثابت گردیده است که  
 فاسد بر بنیان فاسد نباشد و این است که در آیه ۱۰۰



استبانه دوم در مورد کتاب الله: برخی بر استبانه همان استشفافات حدیثی که در تاریخ می دهد را با کتاب الله مطابقت

می دهند و ادعا می کنند قرآن بحدت حقایق علمی را در خود جمع کرده است.

عجوب این استبانه: این گروه ضلالت می کنند این که استشفافات حدیثی را با قرآن تطبیق دهند نوعی کرامت و عزت

برای قرآن است و بسیاری از علماء به این مقده گرفتار شده اند.

اولاً باید دانست که قرآن کتاب علمی، تجربی، تاریخی یا حقیقی نیست بلکه کتاب برای اصلاح روح می باشد

همانطور که نبودن بحث های با قدرتی و کفایتی در کتب پزشکی، فقهی، تاریخی، فلسفی و غیره محسوب نمی شود و هم چنین

قرآن کتابی در طب روحانی است و نبودن این گونه مسائل فقهی برای آن نیست بلکه کمال آن است.

دوماً: اگر قرآن متدبره ای برای این استشفافات جدید می باشد پس باید دانست که مخاطبان او این

قرآن علماء عربهای قدیم اصلاً علمی بر این استشفافات نداشته و وقتیکه آن برای مخاطب خود معلوم و مسلم

نبوده اند و بدیهی هم نبوده اند که این نقیصه بزرگ است.

سوماً: اگر این استشفافات جدید از قرآن برانیم پس باید دانست که این برای مخاطب خود معلوم و مسلم

نبوده اند و بدیهی هم نبوده اند که این نقیصه بزرگ است.

بنده می شنودم گوید این قسمت از قرآن صحیح نیست (العیاذ بالله)

چهارماً: اگر دانشمندان غرب بگویند از تدرول قرآن مدت زمان زیادی نمی گذرد و می توانند آنرا ثابت می شود پس هر ملحدی

کتابت آن راه تحقیقات ما بفرماید چه جوابی می دهند مدعیانی که می گویند استشفافات جدید از قرآن ثابت است؟

آیا این با غیرت اسلام منافات ندارد؟

۱۱

«استبانه پنجم»

در مورد اصل دوم دین «حدیث»

گروهی منکر جمیع حدیث هستند به این دلیل که حدیث از لحاظ لفظی و معنای معطل نشده است.

از لحاظ لفظی به این نحو که حافظه بشری نمی تواند الفاظ را حفظ نماید و همچنین از لحاظ معنای

اینگونه که معنی با کرامت رضوان الله علیهم اجمعین احادیث را مطابق با علم و استوار خویش می فهمیدند، پس

چون احادیث محفوظ مانده اند پس چگونه می تواند...



مستند است که در قاعده اول و دوم گفته شده است...  
در قاعده ششم: بجز در مواردی که در این باب به نظر می آید که در قاعده ششم...  
در قاعده ششم: مثلا کسی که در قاعده ششم به نظر می آید که در قاعده ششم...  
در قاعده ششم: مثلا کسی که در قاعده ششم به نظر می آید که در قاعده ششم...

۱۳  
باین اقرار این دلیل منکر حجیت حدیث است و معنی آنست که این حدیث را  
قوانی قدرت حافظ و کم ترجیحی به حدیث <sup>تصحیح کرده اند</sup> در برابر حدیث حافظ و قایع بسطی حدیث که توانست  
در است که حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما صحیفه <sup>این حدیث</sup> را در حدیث شریف بدریکه با  
بد و حفظ <sup>و هم چنین</sup> در مورد امام بخاری و ترمذی و غیره  
نحیظ معانیته باینست که با کثیر جمیع حدیث را جمع کنی از <sup>رضی الله عنهم</sup> روایت کرده و عده ای  
بل الفاظ و عده ای با معنا روایت نمایند، ترافق بین این گروه در معانی حدیث دلالت می کند که هر کس به معنای  
حدیث را به خوبی فهمیده است و خلاصه آنها انسانی خداست که لا ینطق و قلبان بوده و در فهم معانی  
عیب ط می کردند با این وجود چگونه می توان به گفته دیگران توجه نمود که حدیث <sup>مطابق</sup> صحیح را با این بیان رد  
نست که با فهم قرآن و با عقل مخالفند.

انتباه  
در مورد این سوء تفاهات

در مورد اجماع استباحی که امروزه صورت گرفته است اینست که بعضی اجماع را تا آنکه دیگر آراء و نظریاتی پیدا کنند و آنرا  
میل قطعی به شمار نمی آورند.  
و اب = اولاً باید دانست اجماع از نقل ثابت است طبق آیه <sup>فیرایه</sup> اُخْرَبْتُ النَّاسَ تَابِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ  
تحقق عن المنکره... خبر بودن این است بنا بر کمال دینی آنست که اجماع آن معانیست است و زیاده  
جماع آنان حق و دلیل نباشد پس گمراهی و ضلالت فراعده بود پس خطور و تبلی است <sup>است</sup> اگر اجماع گمراه باشد پس  
جماع حجست بودن اجماع <sup>این</sup> دلیل ثابت است <sup>و هر تابی</sup> که حق قرار گرفت باید به تمام مواد آن  
کرد لذا باید به تمام اجماع باید ماسه قرار و سن عمل کرد و اگر جمیع حجست بودن اجماع از متون اسلامی ثابت  
رد قانون عقلی و قطعی، ما را به پذیرش آن وامی دارد چون صادر معانیات خویش را ای التدریس را بیک  
صحیح می دهیم و نظرات کنونی را بعد از آن می شماریم.  
این را نیز باید دانست که اجماع معانیست نهی انجام گرفته اگر چه بعضی به مانر سیده باشد چون نبی علیه السلام



الله ادا نیست که استیلاست بر اسلم از حواشی طبعی عقداً و بالذات بحث نمی کند البته جای که لازم باشد ذکر کرد  
مقصود از حواشی طبعی اینست که هیچ کس ندارد و باید حدیثی که استیلاست بر اسلم از حواشی طبعی عقداً و بالذات بحث نمی کند البته جای که لازم باشد ذکر کرد  
داشتند و هم از حواشی طبعی عقداً و بالذات بحث نمی کند البته جای که لازم باشد ذکر کرد

چند نمونه از حواشی طبعی است که می بینیم که بعضی از مسلمانان در عقده آنها شده اند  
۱- نظریه الحاق دارین گویند: انسان از ریشه تدریجی حیدر است و بعد آمده است و بعضی از مسلمانان نیز کور کورانه  
آنها را پذیرفته اند و در حقیقت اینها باطل و بی اساس است زیرا انصاف بر خلاف آن هست و هم چنین هیچ دلیل عقلی را ندارد  
ارائه نموده و موضوع از حواشی طبعی عقداً و بالذات بحث نمی کند البته جای که لازم باشد ذکر کرد  
مسئله همین است که اساساً در نوع این مسئله دارین خلط کرده است و چون خود را ملحد و موحی قه الا اعتقاد نداشته است اصل  
حیوانات از بعد از آدم و حواشی طبعی عقداً و بالذات بحث نمی کند البته جای که لازم باشد ذکر کرد  
بوده است و در حقیقت اینها در حالی که مسلمانان بنا بر تصور خود عالمند که ابد برای خلقت بشر یک  
درباره کوز و از استیلاست بر اسلم از حواشی طبعی عقداً و بالذات بحث نمی کند البته جای که لازم باشد ذکر کرد

بین این گروه بقدری اختلاف است که نمی توانیم بگوییم که تبدیل است یا نه و خود را نام گرفت (السیاد بالله)  
۲- وجود رعد و برق و تزلزل باران ؟

رعد و برق از حواشی طبعی عقداً و بالذات بحث نمی کند البته جای که لازم باشد ذکر کرد  
آنها را بیان نموده است و به واسطه بعضی وسایل بگویند که دلگشای شده است اما تعارضی بین آنها نیست و  
تعارضی حقیقی بین وجود رعد و برق و حواشی طبعی عقداً و بالذات بحث نمی کند البته جای که لازم باشد ذکر کرد  
۳- وایر می بینیم بیماری ؟ امروز این مسئله بنابر تجربه اندامی و تدریجی بیماری وایر وجود دارد این مسئله با آن

حدیث بسیار معتبر است که در حدیث آمده است که فرموده است که هر که بیمار به نزد مسلم نمی آید و آن حدیثی هم بسیار محرم  
صلوات الله علیه فرموده که هر که بیمار به نزد مسلم نمی آید و آن حدیثی هم بسیار محرم  
الهی بر طبق حدیث است که در حدیث آمده است که فرموده است که هر که بیمار به نزد مسلم نمی آید و آن حدیثی هم بسیار محرم

ع- تقدیر در حق خداوند است که از اینها از آیات قرآن و احادیث ثابت شده و انکار آن بنا بر عدم مذهب  
جائز نیست و اگر اعتراف شود که در روایات و تفسیرها و احادیث و کلام ما خلاف آن را می بینیم و در دنیا فتنه  
حواشی طبعی عقداً و بالذات بحث نمی کند البته جای که لازم باشد ذکر کرد



در اثبات وجود جن و انس و غیره

عده ای از مردم وجود جن را بداند و می گویند که ما آنها را نمی بینیم و می گویند اینها حیوانی هستند که از جنس ما می گذارند و ما شایسته دیده شدن آنها نیستیم و می گویند که ما آنها را ندیده ایم و می دانند اما آن را چنان تاویل می کنند که در ظاهر دیده نمی شود و در باطن دیده می شود.

جواب: اولاً در قاعده چهارم گفتیم که چیزی را که می بینیم و می شناسیم و می دانیم و می خواهیم که در آن تصرف کنیم و می خواهیم که از آن استفاده کنیم و می خواهیم که از آن بهره ببریم و می خواهیم که از آن لذت ببریم و می خواهیم که از آن عذاب شویم و می خواهیم که از آن نجات شویم و می خواهیم که از آن فرار کنیم و می خواهیم که از آن بگریزیم و می خواهیم که از آن دور شویم و می خواهیم که از آن بیزار شویم و می خواهیم که از آن متنفر شویم و می خواهیم که از آن نفرت داشته باشیم و می خواهیم که از آن کینه داشته باشیم و می خواهیم که از آن بغض داشته باشیم و می خواهیم که از آن دشمنی داشته باشیم و می خواهیم که از آن عداوت داشته باشیم و می خواهیم که از آن کینه داشته باشیم و می خواهیم که از آن بغض داشته باشیم و می خواهیم که از آن دشمنی داشته باشیم و می خواهیم که از آن عداوت داشته باشیم.

در اثبات هشتم  
در مورد روح و جان و اندک است

عده ای حقه این را بداند و می گویند که ما آنها را ندیده ایم و می دانند اما آن را چنان تاویل می کنند که در ظاهر دیده نمی شود و در باطن دیده می شود. اما بعضی شیخانی بر این ها مطرح می کنند که اگر ما آنها را ندیده ایم و می دانند اما آن را چنان تاویل می کنند که در ظاهر دیده نمی شود و در باطن دیده می شود. اما بعضی شیخانی بر این ها مطرح می کنند که اگر ما آنها را ندیده ایم و می دانند اما آن را چنان تاویل می کنند که در ظاهر دیده نمی شود و در باطن دیده می شود.

جواب: چنانچه شیخ گفته است که ما آنها را ندیده ایم و می دانند اما آن را چنان تاویل می کنند که در ظاهر دیده نمی شود و در باطن دیده می شود. اما بعضی شیخانی بر این ها مطرح می کنند که اگر ما آنها را ندیده ایم و می دانند اما آن را چنان تاویل می کنند که در ظاهر دیده نمی شود و در باطن دیده می شود.

عده ای از مردم وجود جن را بداند و می گویند که ما آنها را نمی بینیم و می گویند اینها حیوانی هستند که از جنس ما می گذارند و ما شایسته دیده شدن آنها نیستیم و می گویند که ما آنها را ندیده ایم و می دانند اما آن را چنان تاویل می کنند که در ظاهر دیده نمی شود و در باطن دیده می شود. اما بعضی شیخانی بر این ها مطرح می کنند که اگر ما آنها را ندیده ایم و می دانند اما آن را چنان تاویل می کنند که در ظاهر دیده نمی شود و در باطن دیده می شود.



حال سوال پیش می آید: اگر اجماع بر نفی است مخالف با نفی دیگر باشد باز هم اجماع صحیح و معتبر است  
 جواب: بله در این مورد نیز با اجماع مخالف با قول سلفت نمی شود چون نفس در مقابل نفی قرار نمی گیرد  
 و بعضی نفی را اجماع شده در جمیع مواردی که در اجماع بر نفی انجام گرفته است.

استنباط حقیقت  
 در بیان قیاس

- در مورد قیاس چهار استنباط را باید کرد:
- ۱- استنباط در معنای قیاس: بعضی قیاس را یکی از جنبه خودمان می گویند که به هم نفی استناد ندارد و معنی آن جای  
 که حتی می گویند حکم مسئله در من چنین وضوح است.
  - ۲- استنباط در معنای حقیقی قیاس: اینست قیاس که یک حکم را به حکم دیگر در قرآن و سنت و یا اجماع نباشد کاملاً مستورا نیست  
 پس باید حکم آن استخراج گردد.  
 حکم بقیه استخراج از حکم در آن مورد دارد مقیاس علیه و حکمی ادری که بر آن قیاس می شود مقیاس  
 و بنای حکم را علت و اثبات حکم را قیاس می گویند، لذا همان نفس است که حکم را ثابت می کند و  
 قیاس فقط استنباط کننده حکم خواهد بود.
  - ۳- استنباط در محل قیاس: باید دانست که وقتی مجرای حکمی را به وسیله قیاس ثابت کنیم باید حکمی در مقصود  
 باشد و علت در آن یافت شود تا مقصود بر آن قیاس شود بدخلاف بعضی که از ضرورت علت می گذرانند بدون آنکه  
 حکمی در مقصود علیه یافته باشند این استنباط است.
  - ۴- استنباط در غرض قیاس: غرض اصلی قیاس نسبت دادن حکم به آنچه که غیر مقصود علیه است نه تعزیر  
 خود مقصود علیه.
  - ۵- استنباط در اهلیت قیاس: قیاس بعضی اشیاء می تواند هر کس می تواند خودش قیاس کند و مجتهد باشد و از آن  
 دیگران ولی دین استناد می کند.
  - ۶- باید دانست هر فرد لایق قیاس نیست و بعضی می گویند که هر کس می تواند خودش قیاس کند و مجتهد باشد و از آن  
 دیگران ولی دین استناد می کند.



مطلب کسی که در میان ایران و عراق است  
چونکه در میان مسلمانان و یهودان شده و جدا شود  
لا اله الا الله و محمد رسول الله

۵- و در اینجا جوج و شاجوج: برخی و جود آنها را انکار می کنند و عدم آنها را در این مکرر می دهند و نیز گفته اند که اینها  
است. و نیز گفته اند که اینها راه شهادت کون نیست و بلکه خبر دادن غیر صادق هم صحت و شایستگی در مکرر است.

«انتباه یا زهد»  
در مورد عقیده ایمان به قدر

در جمع این عقیده و علم الهی و اراده تصرف خداوند است. و نیز گفته اند که اینها در میان  
داشته باشد واجب است که به قدر نیز ایمان داشته باشد.  
پس قدر را کاملاً انکار می کند چون آنکه ایمان می کند باین قدری تدبیر باطل می شود یا معطل می ماند.  
جواب: حدیث نبوی کریم علیه السلام: این اعتراف آنکه: زیای پاسخ داده که سؤال شده از آن دعا و دارد  
تقریری را بر می گرداند؟ نبی علیه السلام فرموده: «ذکر الله من الله رطبه» این تمام آن قدر است  
بعضی ها: خاطر اینکه بعضی ها را می بیند نمی تواند تقدیر را انکار کند و اعتراف می کند باین عقیده می کند و می گویند  
در انقیاد است که هو از جانب الله من غا علی باشد پس انسان مجبور محض قرار می گیرد.  
جواب: این عقیده آنجا بر خلاف واقعیت است. چون قدر به علم الهی تفسیر شد و علم در معلوم تفسیری  
نمی دهد لذا از این ایمان آن چنان معلوم نمی شود که انسان مجبور محض باشد. آنان شایسته آن بودند که وقتی که  
فکر فاکتور می کردی در می شد و فلا فی در فدان و در در چاه می افتد می میرد و اگر گفته او به حقیقت می میرد کسی نمی گوید که فاکتور  
او را کشت. اما افرادی که تصور می کنند که آن بهیئت دارند می دانند که حوادث علاوه از اینکه علم الهی  
جدا نیست از اراده الهی هم جدا نمی باشد و این هم حقیقت تقدیر است.

خلاصه حقیقت تقدیر اینست که هر چه معتقد، تدبیر را مؤثر حقیقی نمی داند لذا با او سرزنش نیست و کسی که خلاف این عقیده  
را داشته باشد با ملالت و سرزنش شود.

اعتراف: اگر این عقیده عقلاً عرشه ثابت است پس چرا از نظر کون و بخت در مورد آن نمی شده است؟  
جواب: حکایت نبوی چنین می طلبد که اهل رادر فرزد رفتن در آن نمی کند چگون بعضی از شیقات عقلی نیستند  
و طبیعی اند و برای تدبیر فتن یک جزاب طبع سالم نیاز است و چون افراد سلیم الطبع اندک اند و ممکن است  
شیقات بیشتری برای خود ایجاد کنند از آن نمی شده است. همانطور که پدر یک فرد مدبر را از خود دور



معه ای از مردم احکام اسلام را مقصود و حقیقتی نمی دانند و عمل به احکام الهی را با حکمت های خود و فهم خود درک  
در این دنیا و دنیا پرستی و دنیا طلبی و غلبه نفس و غلبه شهوات و غلبه بر نفس و غلبه بر شهوات و غلبه بر نفس و غلبه بر شهوات  
سبب انفاق می نماید و در زمان تدبیر و حال بدست می آید و در این بین به جای قربانی بپایند و بدین جهت به این شکل است  
الهی را در دنیا تقوی می دهند و چون همان می کنند و اینها به شکل های دیگری نیز می شوند  
جواب: اولاً باید دانست که عقل هرگز نمی تواند برای همه امور حکمت استنباط کند و اگر عقل عام امور را در هر چیزی  
نیازی به فرستادن انبیاء علیهم السلام نبود. دوماً حکمت تراشیدن این افراد در مورد بعضی امور دینی به خاطر هدف  
اصلی آنها که محققان آثار آخرت است می باشد  
اگر چنانچه این حکمت تراشی آنها در استنباط احکام و قوانین وضع شده است که در امور حکمت های خود سران خود را  
کنند و بر آن قوانین نیست که در دین و حکمت این قانون است این است پس راه آسانترش این است و عمل بکنند و آیا  
حاکم آن کشور را اجازه می دهد خواجه دارد؟  
پس احتیاجی که عقل علت آنها را درک نمی کند با عقل منافات ندارند چون مخالفت عقل چه درگیری است و عدم درگیری  
چیزی دیگر.

«انتباه سیزده»

در مورد معاملات و امور سیاسی

۱. انتباه دیگری که بین می آوریم که در شمار آن شده اند اینست که معاملات و امور سیاسی را چه در دین و چه در غیر دین  
و آنها را بر اساس رأی و نظر خود و مصالح روزمره خویش می بینند و بر همین اساس می خواهند ربا را حلال  
کنند. به همین خاطر علماء و اهل معرفت و اهل فقه و اهل علم را مخالفان پلیس رفت و آمد می دانند و  
جواب: ابتدا باید چنان قاعده ای بیاوریم که اساس دخول یا عدم دخول چیزی در شریعت است و معلوم کند که آیا  
به آن اساس حکم کنیم.  
پس از بررسی می فهمیم که مطلب در این باره وجود دارد و آن اینست که وعده یا پاداش و وعده یا عذاب  
امور دنیوی است و است و چون هیچ عمل انان از این دو حالت خالی نیست پس همه امور دنیوی و غیر  
خارج از شریعت نیست.